

کاربرد نظریه حوزه‌های معنایی در مطالعات واژگانی ساختار شخصیت بر پایه منابع اسلامی

محمدصادق شجاعی*
مسعود جان‌بزرگی**
علی عسگری***
سیدمحمد غروی‌راد****
عباس پسندیده*****

چکیده

این پژوهش با هدف بررسی کاربرد نظریه حوزه‌های معنایی در مطالعات واژگانی ساختار شخصیت بر پایه منابع اسلامی انجام شده است. سؤال اصلی پژوهش این بود که در مطالعات واژگانی ساختار شخصیت، داده‌ها قبل از آنکه مورد تحلیل عاملی قرار گیرد، چه تحلیل و بررسی‌های کیفی باید بر آنها انجام شود؟ و نظریه حوزه‌های معنایی چه نقش و کاربردی در این زمینه می‌تواند داشته باشد؟ روش پژوهش، کیفی از نوع تحلیل مفهومی بود. نتایج به دست آمده نشان داد که الف) یک‌بخش مهم از مطالعات واژگانی ساختار شخصیت را مفهوم‌شناسی تشکیل می‌دهد؛ چیزی که در پژوهش‌های روان‌شناختی کمتر به آن توجه شده است؛ ب) نظریه حوزه‌های معنایی و اصول به‌کاررفته در آن با کشف همبستگی‌های مفهومی بین واژه‌ها می‌تواند به عنوان یک روش کیفی در پژوهش‌ها مورد استفاده قرار گرفته و کاستی‌های موجود در روش تحلیل عاملی را جبران کند؛ ج) همخوانی و همگرایی اصول نظریه حوزه‌های معنایی با روش‌های استنباط و اجتهاد دینی در دانش فقه، اصول، تفسیر، فلسفه و کلام که خود می‌تواند یکی از دلایل جذابیت این نظریه در بین اندیشمندان مسلمان در دهه‌های اخیر باشد.

واژه‌های کلیدی: نظریه حوزه‌های معنایی، مطالعات واژگانی، ساختار شخصیت، رویکرد صفت، صفات شخصیت، روان‌شناسی اسلامی.

Email: s_shojaei@yahoo.com
Email: masuodjan@yahoo.com

* دانشجوی دکترا و پژوهشگر حوزه و دانشگاه (نویسنده مسئول)
** عضو هیئت علمی پژوهشگاه حوزه و دانشگاه
*** عضو هیئت علمی دانشگاه خوارزمی
**** مدیر گروه روان‌شناسی پژوهشگاه حوزه و دانشگاه
***** عضو هیئت علمی پژوهشکده اخلاق و روان‌شناسی دارالحدیث
تاریخ دریافت: ۹۳/۶/۳ تاریخ تأیید: ۹۳/۹/۲۳

مقدمه

طبقه‌بندی صفات و خصوصیات افراد به شیوه منطقی و نظام‌دار همانند کاری که شیمیدان‌ها در خصوص عناصر جدول تناوبی انجام می‌دهند، یکی از دغدغه‌های اصلی روان‌شناسان صفات بوده است (جان^۱، گلدبرگ^۲ و انجلتر^۳، ۱۹۸۴؛ دی‌راد^۴، ۲۰۰۰). بیشتر پژوهش‌هایی که در این زمینه انجام شده؛ این موضوع را پذیرفته‌اند که صفات شخصیت به بهترین وجه در زبان طبیعی منعکس شده است و با تحلیل و بررسی این صفات می‌توان به ساختار شخصیت پی برد (تلیجن^۵، ۱۹۹۳؛ گلدبرگ، ۱۹۹۲؛ جان، ۱۹۹۰؛ پی‌بادی^۶ و دی‌راد، ۲۰۰۲).

گالتون^۷ (۱۸۸۴؛ به نقل از گلدبرگ، ۱۹۹۳) برای نخستین بار این فرضیه را مطرح کرد که خصوصیات شخصیت به صورت کلمه‌های تک‌واژه‌ای^۸ در زبان طبیعی منعکس شد و او با مراجعه به فرهنگ لغت فهرست اولیه‌ای را از صفات شخصیت (شامل هزار واژه) در زبان انگلیسی گردآوری کرد. کلیجز^۹ (۱۹۲۶؛ به نقل از جان و همکاران، ۱۹۸۸) نیز با مراجعه به فرهنگ‌های لغت و پرس‌وجو از افراد آشنا با زبان انگلیسی، حدود بالغ بر چهارهزار واژه را در این زمینه شناسایی و گردآوری کرد. بومگارتن^{۱۰} (۱۹۳۳؛ به نقل از جان و همکاران، ۱۹۸۸) صفات شخصیت را در زبان آلمانی مورد بررسی قرار داد. ملاک او برای گردآوری صفات واژه‌هایی بود که افراد موقع قضاوت کردن درباره خود به کار می‌بردند. فهرست بومگارتن مشتمل بر ۱۶۲۹ واژه توصیفی بود.

آلپورت^{۱۱} و اودبرت^{۱۲} (۱۹۳۶؛ به نقل از سیمس^{۱۳}، ۲۰۰۷؛ جان، روبینز^{۱۴} و پروین^{۱۵}، ۲۰۰۸) مطالعه گسترده‌ای را در زبان انگلیسی انجام دادند و بالغ بر ۱۸۰۰۰ واژه را از دوّمین فرهنگ بزرگ وبستر استخراج کردند، سپس تصمیم گرفتند واژه‌هایی را که استخراج کرده‌اند، طبقه‌بندی کنند. در این زمینه، آنها چهار گروه اصلی

- | | |
|--------------------|--------------------|
| 1. John. O.P | 2. Goldberg, L. R. |
| 3. Angleitner, A. | 4. De Raad, B. |
| 5. Tellegen, A. | 6. Peabody, D. |
| 7. Galton, F. | 8. single terms |
| 9. Klages, L. | 10. Baumgarten, F. |
| 11. Allport, G. W. | 12. Odbert, H. S. |
| 13. Simms, L.J. | 14. Robins, R. |
| 15. Pervin, L. A. | |

را از هم متمایز کردند: گروه نخست، شامل ویژگی‌هایی از شخصیت (مانند: اجتماعی بودن، پرخاشگری و ترسویی) بود که به عنوان شیوه‌های باثبات و پایدار سازگاری فرد با محیط تعریف می‌شد. گروه دوم، فعالیت‌ها، خُلق‌ها و حالات زودگذر از قبیل ترس، شادی، غم و اضطراب را دربرمی‌گرفت. گروه سوم، دربرگیرنده قضاوت‌های ارزشی درباره رفتار خود و دیگران بود که با واژه‌هایی چون عالی، شایسته تقدیر و معمولی بیان می‌شد و گروه چهارم، ویژگی‌های جسمی، توانایی‌ها و نیز اصطلاحات مشکوک و غیراخلاقی را که در هیچ‌یک از گروه‌های سه‌گانه فوق نبود، دربرمی‌گرفت.

کتل^۱ (۱۹۴۳) نیز به منظور تبیین ساختار شخصیت، سعی کرد یک طبقه‌بندی علمی از صفات ارائه دهد. او کار خود را با مجموعه ۴۵۰۴ واژه که توسط آلپورت و اودبرت گردآوری شده بود و از نظر آنها «صفت‌های واقعی» محسوب می‌شدند، آغاز کرد. کتل در ابتدا با حذف واژه‌های مترادف ۱۷۱ صفت را از این فهرست استخراج کرد. یک تحلیل خوشه‌ای روی درجه‌بندی همسالان از این فهرست، ۳۶ خوشه را به دست داد. با اجرای چندین تحلیل عاملی دیگر کتل توانست تعداد آنها را ابتدا به دوازده و سپس به شانزده عامل اولیه یا صفت زیربنایی برساند. این شانزده صفت زیربنایی در ساخت پرسشنامه شانزده عاملی شخصیت (۱۶ PF) نیز به کار گرفته شده است (کتل، ایر^۲ و تاتسوکا^۳، ۱۹۷۰). نورمن^۴ (۱۹۶۷) فهرست اولیه‌ای را که آلپورت و اودبرت تهیه کرده بودند، با افزودن ۱۷۰ صفت دیگر از نسخه سوم فرهنگ وبستر و پس از کنار گذاشتن واژه‌های گنگ و مبهم، به فهرستی متشکل از ۷۳۰۰ واژه توصیفی تبدیل کرد. سپس آنها را در ۷۵ طبقه معنایی و سرانجام سه دسته کلی تقسیم کرد که عبارت بودند از: (۱) صفت‌های باثبات (مانند: شجاع، خیال‌پرداز، تنبل) که چهل درصد کل این فهرست را دربرمی‌گرفت؛ (۲) حالت‌های موقتی و گذرا (مانند: مردد، غمگین، کج‌خلق) که تقریباً چهل درصد کل این فهرست را شامل می‌شد و (۳) نقش‌ها، روابط و تعاملات اجتماعی (مانند: شاغل، مدیر، مشهور، قابل احترام) که بیست درصد باقی‌مانده را به خود اختصاص می‌داد.

1. Catteell, R. B.

2. Eber, H. W.

3. Tatsuoka, M.

4. Norman, W.T

گلدبرگ (۱۹۹۰) ابتدا با استفاده از فهرست نورمن (۱۹۶۷) پرسشنامه‌ای شامل ۱۷۱۰ صفت تهیه کرد که افراد می‌توانستند با استفاده از آن ویژگی‌های شخصیتی خود را درجه‌بندی کنند. در مرحله بعد، طبقه‌بندی‌های معنایی نورمن را به عنوان مبنایی برای مقایسه‌ها قرار داد و سعی کرد که عوامل تحلیل‌شده را که از طریق همبستگی‌های درونی داده‌های خود درجه‌بندی به دست آمده بودند، نمره‌گذاری کند. یافته‌های او پنج عامل بزرگ شخصیت را نتیجه داد. گلدبرگ (۱۹۹۲) دو مطالعه تکمیلی نیز در این زمینه انجام داد و حاصل طبقه‌بندی‌های خویش از صفات شخصیت را به صورت چندین فهرست منتشر کرد. دیگر پژوهشگران با مبنا قرار دادن کارهای کتل، نورمن و گلدبرگ به مطالعه واژگانی ساختار شخصیت در زبان‌های دیگر؛ از جمله چینی (یانگ^۱ و باند^۲، ۱۹۹۰)، چکسواکی (هریبیکو^۳ و اُستندرف^۴، ۱۹۹۵)، عبری (آلماگور^۵، تلیجن و والر^۶، ۱۹۹۵)، مجارستانی (سزیرماک^۷ و دی‌راد، ۱۹۹۴)، ایتالیایی (دای‌بلاس^۸ و فوزی^۹، ۱۹۹۸)، ترکی (سومر^{۱۰} و گلدبرگ، ۱۹۹۹)، روسی (شملايو^{۱۱} و پوخلکو^{۱۲}، ۱۹۹۳) و فارسی (فراهانی، ۱۳۸۸) پرداختند.

به‌رغم جنبه‌های مثبت رویکرد صفات و اقدامات گسترده‌ای که برای طبقه‌خصوصیات افراد در چارچوب مطالعات واژگانی صورت گرفته است، مشکلات و محدودیت‌هایی در این زمینه وجود دارد؛ برای مثال، یک بررسی از طبقه‌بندی آلپورت و اودبرت (۱۹۳۶) و نیز نورمن (۱۹۶۷) نشان داد که طبقه‌ها با یکدیگر همپوشانی دارند و مرز میان آنها شفاف و روشن نیست؛ از این‌رو، برخی پژوهشگران به این نتیجه رسیدند که اینگونه طبقه‌بندی‌ها باید کنار گذاشته شوند (آلن^{۱۳} و پوتکی^{۱۴}، ۱۹۸۱؛ دیگمن^{۱۵} و تاکیموتو-چوک^{۱۶}، ۱۹۸۱). گرچه در طیف گسترده‌ای از پژوهش‌ها (کتل،

1. Yang, K.

3. Hrebickova, M.

5. Almagor, M.

7. Szirmak, Z.

9. Forzi, M.

11. Shmellyov, G.

13. Allen, B.P.

15. Digman, J.M.

2. Band, M. H.

4. Ostendorf, F.

6. Waller, N.G.

8. Di Blas

10. Somer, O.

12. Pokhilko, V.

14. Potkay, C.R.

16. Takemoto-Chock, N.K.

۱۹۴۳؛ دیگمن، ۱۹۹۰، ۱۹۹۷؛ دیگمن و تاکی‌موتو—چوک، ۱۹۸۱؛ ویگینز^۱، ۱۹۸۰؛ کاستا^۲ و مک‌کری^۳، ۱۹۹۵) سعی شده است که این مشکل با به کارگیری روش تحلیل عاملی برطرف شود؛ با این وجود، روش تحلیل عاملی محدودیت‌های خاص خود را دارد، زیرا با به کارگیری روش تحلیل عاملی فقط می‌توان در مورد داده‌هایی که وارد آن می‌شود، اطلاعاتی به دست آورد؛ اما در مورد اینکه چه داده‌هایی را باید جمع‌آوری و وارد تحلیل کرد، چیزی در اختیار نمی‌گذارد (کلاین^۴، ترجمه جلالی، ۱۳۸۰؛ کارور^۵ و شی‌یر^۶، ۱۹۹۲).

داده‌ها پیش از آنکه مورد تحلیل عاملی قرار گیرد، به یک‌سری تحلیل‌های کیفی نیاز دارد. از نظر کارور و شی‌یر (۱۹۹۲) گردآوری و طبقه‌بندی داده‌ها (توصیف‌گرها) اولین مرحله در فرایند تحلیل عاملی است و بسیار پیچیده و در عین حال سرنوشت‌ساز می‌باشد. پژوهش‌های صورت گرفته در حوزه روان‌شناسی، به منظور کشف و استخراج عامل‌های شخصیت با استفاده از روش تحلیل عاملی تاکنون راهکار مناسبی را در این زمینه ارائه نداده‌اند. به نظر می‌رسد، پیش از اجرای تحلیل عاملی به یک‌سری روش‌های کیفی نیاز است که بتوان براساس آن همبستگی‌های مفهومی بین واژه‌ها را شناسایی و در مورد اینکه چه داده‌هایی باید وارد تحلیل شوند، تصمیم‌گیری کرد؛ برای مثال، آیا برای گردآوری داده‌ها، صرفاً ساختار وصفی (برای مثال، در استخراج و گردآوری توصیف‌گرها از منابع اسلامی مواردی؛ مانند: اسم فاعل، اسم مفعول، صفت مشبّه و صیغه مبالغه) کفایت می‌کند یا می‌بایست حوزه معنایی کلمات، بافت و پیوستگی جملات، مضمون و محتوای عبارات نیز به عنوان روش‌های مکمل در نظر گرفته شود؟ بخش دیگر این فرایند این است که مشخص شود که واژه‌ها از نظر مفهومی چه ارتباطی با یکدیگر دارند و کدامیک بیش از همه اهمیت دارد؟ علاوه بر این، آیا تحلیل عاملی صرفاً تحت‌تأثیر ملاحظات تجربی باشد یا نظریه نیز در آن نقش داشته باشد؟ معمولاً در پژوهش‌هایی که براساس رویکرد صفت به مطالعه واژگانی ساختار شخصیت پرداخته‌اند، یک خلأ اساسی در این زمینه به چشم می‌خورد.

1. Wiggins, J.S.

2. Costa, P.T.

3. McCrae, R.R.

4. Klein, P.

5. Carver, C.S.

6. Scheier, M.F.

یکی از حیطه‌های پژوهشی که بستر مناسبی را برای گردآوری و طبقه‌بندی صفات شخصیتی فراهم می‌آورد، نظریه حوزه‌های معنایی است. امروزه پژوهشگران، نظریه حوزه‌های معنایی را یکی از جهت‌گیری‌های مهم و عمده در مطالعات واژگانی در نظر می‌گیرند (یولمن^۱، ۱۹۶۲؛ نیرلیچ^۲، ۱۹۹۲؛ وندر پلاس^۳، ۲۰۰۸). با وجود همگرایی در مطالعات واژگانی ساختار شخصیت و نظریه حوزه‌های معنایی، این موضوع کمتر در روان‌شناسی مورد توجه قرار گرفته است. این مطالعه بخشی از پژوهش اصلی است درباره توسعه یک آزمون شخصیت براساس منابع اسلام و به دنبال پاسخگویی به این پرسش است که در مطالعات واژگانی ساختار شخصیت بر پایه منابع اسلامی، داده‌ها پیش از آنکه مورد تحلیل عاملی قرار گیرد، از نظر کیفی چه تحلیل و بررسی‌هایی روی آن انجام می‌شود؟ و اینکه نظریه حوزه‌های معنایی چه نقشی می‌تواند در این زمینه داشته باشد؟

روش پژوهش

روش پژوهش حاضر، کیفی از نوع تحلیل مفهومی است. در این نوع پژوهش‌ها، روابط معنایی بین واژه‌ها از نظر شمول معنایی، هم‌معنایی و تقابلی معنایی با استفاده از اصول معناشناسی زبانی بررسی و در نتیجه مفاهیم و واژه‌های مترادف، متضاد، عام و خاص، اصلی و فرعی، همگرا و واگرا، تک‌کانونی و چند کانونی از هم متمایز می‌شود.

یافته‌های پژوهش

در ادامه، ضمن اشاره به پیشینه نظریه حوزه‌های معنایی، یافته‌های پژوهش نیز ارائه می‌شود. به لحاظ تاریخی، نظریه حوزه‌های معنایی، یک نوع طرحی انسجام‌یافته از نظام مفاهیم واژگانی زبان است که ابتدا تریر^۴ (۱۹۳۱، ۱۹۳۴) و وایزگریبر^۵ (۱۹۵۴) به معرفی و نظم‌بخشی آن پرداختند. سپس این نظریه مورد توجه بسیاری از زبان‌شناسان؛ از جمله

1. Ullmann, S.

2. Nerlich, B.

3. Van der Plas, L.

4. Trier, J.

5. Weisgerber, L.

پورزیگ^۱ (۱۹۲۸، ۱۹۳۴)، سترن^۲ (۱۹۳۱)، جولیس^۳ (۱۹۳۴)، اوهمن^۴ (۱۹۵۱)، اولمن^۵ (۱۹۵۷، ۱۹۷۲)، اوسکار^۶ (۱۹۵۸)، کلی پارسکی^۷ (۱۹۹۰، ۱۹۹۷، ۲۰۰۲) و دیگران قرار گرفت. در دهه‌های اخیر، نظریه حوزه‌های معنایی به عنوان بخشی از دانش زبان‌شناسی در جنبه‌های مختلف گسترش یافته و مورد استفاده قرار گرفته است (روسینیک^۸، ۲۰۰۶؛ مختار عمر، ۱۳۸۵). هدف اصلی نظریه حوزه‌های معنایی رسیدن به درک عمیق‌تری از واژه‌ها و چگونگی ارتباط آنها با یکدیگر است (اولمن، ۱۹۷۲؛ مختار عمر، ۱۳۸۵).

امروزه، آنچه تحت عنوان نظریه حوزه‌های معنایی در مطالعات زبان‌شناسی مطرح می‌شود، به گونه‌ای هرچند نظام‌نیافته و چه بسا با ادبیات متفاوت، همواره مورد توجه پژوهشگران علوم دینی نیز بوده است. در تمامی حوزه‌های علوم اسلامی؛ از جمله ادبیات، منطق، فلسفه، کلام، تفسیر، فقه، اصول، معانی و بیان تلاش‌هایی که برای فهم و استنباط معنا مطرح می‌شود، در قالب نظریه‌های معناشناسی قرار می‌گیرند (غموش، ۱۳۸۸؛ مخلوف، ۱۳۷۵ق؛ هاشمی، ۱۳۹۱).

اخیراً، برخی از پژوهشگران ادبیات معناشناسی (غموش، ۱۳۸۸؛ سیدی، ۱۳۹۰؛ صانعی‌پور، ۱۳۹۰؛ عبدالرئوف، ۱۳۹۰) و به‌خصوص نظریه حوزه‌های معنایی (ایزوتسو، ۱۳۷۸ و ۱۳۶۸؛ علوی‌نژاد، ۱۳۸۰؛ رهنما، ۱۳۸۲ و ۱۳۸۷؛ شهیدی، ۱۳۹۰) برای بررسی زبان دین و تحلیل مفاهیم اخلاقی-دینی از آیات و روایات استفاده کرده‌اند. در واقع، شالوده نگرش حوزه‌های معنایی بر این پایه استوار است که اشتراک در یک ویژگی می‌تواند عاملی برای طبقه‌بندی واژه‌ها در یک حوزه شود. تریپر (۱۹۳۴) این طبقه‌بندی مشتعل بر مفاهیم مشترک را یک حوزه معنایی در نظر گرفته است. طبق این تعریف، صبر، عفت، شجاعت می‌توانند به دلیل اشتراکشان در سازه خویشنداری، یک حوزه معنایی را تشکیل دهند (شکل ۱).

1. Porzig, W.

2. Stern, G.

3. Jolles, A.

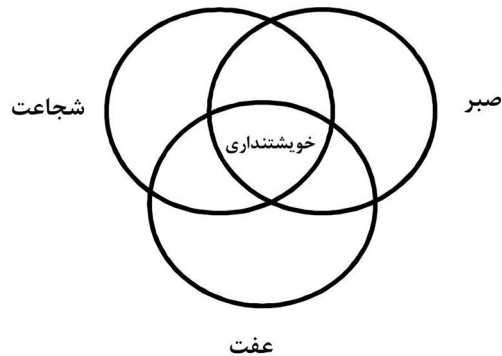
4. Ohman, S.

5. Ulman, S.

6. Oskaar, E.

7. Kleparski, G.

8. Rusinek, A.



شکل ۱: اشتراک سه صفت صبر، عفت و شجاعت در مؤلفه خوبشنداری

همچنین، ترسوئی، آزمندی و بخل‌ورزی به دلیل اشتراک‌شان در مؤلفه بدگمانی به خدا (شکل ۲) به یک حوزه معنایی دیگر تعلق دارند (لیثی واسطی، ۱۳۷۶، ص ۲۲).



شکل ۲: اشتراک سه صفت آزمندی، ترسوئی و بخل‌ورزی در مؤلفه بدگمانی به خدا

به عنوان نمونه دیگر، می‌توان مفهوم شکیبایی، شجاعت، حلم، سعه صدر، عفت و رازداری را در نظر گرفت که به دلیل اشتراک‌شان در دو ویژگی «خوبشنداری» و «تحمل بالا» در یک حوزه طبقه‌بندی شده و کلمه «صبر» در مورد آنها به کار رفته است (راغب اصفهانی، ۱۳۹۰، ص ۴۳۵؛ نراقی، ۱۳۸۱، ص ۶۴۶).

علاوه بر این، نظریه حوزه‌های معنایی بر پایه یک‌سری اصول تبعی مربوط به «معناشناسی زبانی» مبتنی است که مهمترین آنها عبارتند از:

هم‌معنایی^۱: این اصطلاح در موردی به کار می‌رود که دو یا چند واژه دارای یک معنا باشند (لیونز، ۱۳۹۱، ص ۹۱؛ عوا، ۱۳۸۲، ص ۲۱؛ صفوی، ۱۳۸۴، ص ۱۲۴). در ادبیات معنانشناسی دینی (بلخی، ۱۳۸۰، ص ۷۴)، وقتی چند واژه به یک معنا به کار می‌روند «نظائر» گفته می‌شود. در برخی موارد نیز از آن به مشترک لفظی (مظفر، ۱۴۲۸ق؛ منجد، ۱۴۱۹ق، عوا، ۱۳۸۲) تعبیر شده است. سیوطی (بی‌تا، ص ۴۰۲) دلالت چند واژه بر معنای واحد را «ترادف» نامیده و از چنین واژه‌هایی به واژه‌های مترادف تعبیر کرده است. برای هم‌معنایی در منابع دینی می‌توان از واژه‌های خشوع، خضوع، تواضع (جرجانی، ۱۴۲۴، ص ۱۰۳)، عدل و انصاف (صالح و عبدالرحمن، ۲۰۱۲، ج ۳، ص ۵۷۷)، بخل و شح (هواری، ۲۰۱۰، ص ۸۹) و بغی، طغیان، ظلم، عتو، عدوان (نحوی، ۱۹۸۳، ج ۴، ص ۲۹۲؛ زمخشری، ۱۹۸۳، ج ۲، ص ۷۷؛ داود، ۲۰۰۸، ص ۱۴۸) مثال آورد. مختار عمر (۲۰۰۳) در پژوهشی هم‌معنایی را در واژه‌های قرآن مورد بررسی قرار داده و حدود بیش از پانصد واژه را در این زمینه گردآوری کرده است. از نظر عسکری (۱۴۲۱ق) و ترمزی (۱۹۸۸) نیز گرچه واژه‌ها هم‌معنا و چه بسا ممکن است ناظر به یک ویژگی شخصیتی در انسان باشند؛ در عین حال، تفاوت‌های ظریفی بین آنها وجود دارد. بنابراین، می‌توان نتیجه گرفت که هم‌معنایی مطلق^۲ بین واژه‌ها وجود ندارد.

چند معنایی^۳: برخی واژه‌ها تنها یک معنا و برخی چند معنا دارند (عوا، ۱۳۸۲ص ۵۹). چند معنایی در مطالعات زبان‌شناسی به کاربرد یک واژه بر دو یا بیش از دو معنای متفاوت اشاره دارد (آلن، ۱۹۸۶؛ به نقل از صفوی، ۱۳۹۱، ص ۱۱۹؛ عوا، ۱۳۸۲، ص ۵۸؛ صفوی، ۱۳۸۴، ص ۴۵). بخشی از قواعد مربوط به دانش اصول فقه (مظفر، ۱۴۲۸ق) نیز به همین موضوع مربوط می‌شود. سیر مطالعات اسلامی نشان می‌دهد که چند معنایی از دیرباز مورد توجه فقها، مفسران (منجد، ۱۴۱۹ق؛ ابوخرزیم، ۱۴۰۳ق؛ زهیلی، ۱۴۱۸ق؛ منجد، ۱۴۲۰ق؛ معرفت، ۱۳۸۰؛ داورپناه، ۱۳۷۵) و دانشمندان علم اخلاق (دوانی، ۱۳۹۱) در فهم و استنباط معانی واژه‌ها بوده است. توجه به مسئله چند معنایی در مطالعه صفات نیز از اهمیت زیادی برخوردار است؛ زیرا برخی صفات بیش از یک معنا دارند. برای مثال، صفت «اسلام» در قرآن به سه معنای خالص کردن

1. synonym

2. absolute synonym

3. polysemy

(بقره، ۱۳۱)؛ اقرار به بندگی در برابر خدا (آل عمران، ۸۳) و نوعی سبک زندگی دین‌مدارانه (آل عمران، ۱۹) به کار رفته است.

حتی ممکن است یک واژه، دو یا چند معنای متضاد داشته باشد؛ برای مثال، «ظن» در زبان عربی (هواری، ۲۰۱۰، ص ۱۰۵۲) هم به معنای شک و هم به معنای یقین کاربرد دارد. این واژه در قرآن نیز به همین دو معنا به کار رفته است (هواری، ۲۰۱۰)؛ همچنین، «حمیم» به معنای آب سرد و گرم و کلمه «مولی» به معنای برده و ارباب و نیز «قسط» به معنای عدالت و جور هر دو به کار رفته است (فرزانه، ۱۳۸۸)؛ افزون بر این، در زبان عربی، برخی ساختارها نشانگر معانی متضاد هستند. ابن‌انباری (۱۹۶۰، ص ۴۰۹) وزن «فعلیل» به معنای فاعل و مفعول را از اضداد دانسته است؛ برای مثال، کلمه «رعیب» هم به معنای شجاع و هم به معنای ترسو به کار می‌رود. همچنین، «أمین» هم به معنای اعتمادکننده (کسی که به دیگران اعتماد می‌کند) و هم به معنای اعتمادشونده (کسی که مورد اعتماد دیگران است) به کار می‌رود. معانی برخی صفات و مستندات آنها به اختصار در جدول شماره ۱ نشان داده شده است.

جدول ۱: نمونه‌هایی از چند معنایی صفات در منابع و متون اسلامی و ذکر مستندات آنها

صفت	گونه‌های معنایی	نمونه‌ها و مستندات
	تواضع	و آنها لکبیره الأ علی الخاشعین (بقره، ۴۵)؛ خاشعین لله لایشترن بآیات الله تمناً قليلاً (آل عمران، ۱۹۹)؛ و الخاشعین و الخاشعات و المتصدقین و المتصدقات (احزاب، ۳۵).
خشوع	سکون و آرامش اعضای بدن ذلت و خواری ترس و خوف پیوست و خشکی	و خشعت الأصوات للرحمن (طه، ۱۰۸)؛ الذین هم فی صلاتهم خاشعون (مومنون، ۲)؛ خُشِعاً ابصارهم (معارج، ۴۴)؛ نازعات، ۹؛ قمر، ۷)؛ خاشعاً ابصارهم (قلم، ۴۳)؛ ابصارها خاشعه (نازعات، ۱۰) و خشعت الأصوات للرحمن (طه، ۱۰۸)؛ لرأیته خاشعاً متصدعاً من خشیه الله (حشر، ۲۱)؛ وجوه یومئذ خاشعه (غاشیه، ۲) و یدعوتنا رغیاً و رهیباً و كانوا لنا خاشعین (انبیاء، ۹۰)؛ و ترهبهم بعرضون علیها خاشعین من الذلّ (شوری، ۴۲). و من آیاته انک ترى الأرض خاشعه (فصلت، ۳۹).
	تعصب ورزی، غرور	و إذا قیل له اتق الله اخذته العزّة بالإنم (بقره، ۲۰۶)؛ بل الذین کفروا فی عزّه و شقاق (ص، ۲).
عزت	نیرومندی، نفوذ ناپذیری بزرگی و عظمت سخت‌گیری، مشقت قاطعیت، انعطاف ناپذیری غلبه و برتری ذلت و خواری	انّ العزّه لله جمیعاً (نساء، ۱۱۳۹؛ فاطر، ۱۰)؛ المؤمن عزیز فی دینه (کلینی، ۱۳۸۵، ج ۲ ص ۲۴۵) و قالوا بعزّه فرعون (شعراء، ۴۴)؛ فبعزّک لأغویبتهم اجمعین (ص، ۸۲) رسول من انفسکم عزیز علیهم ما عنتم (توبه، ۱۲۱) اذله علی المومنین اعزّه علی الکافرین (مائده، ۵۴) و عزّتی فی الخطاب (ص، ۲۳)؛ و جعلوا عزّه اهلهما اذله (نمل، ۳۴) ذق انک انت العزیز الکریم (دخان، ۴۹).
ذلت	خواری و پستی رام، متواضع سهولت، آسانگیری اندک بودن تعداد	و جعلوا اعزّه اهلهما اذله (نمل، ۳۴) فسوف یأتی الله بقوم یحبّهم و یحبّونه اذله علی المومنین (مائده، ۵۴)؛ و اخفض لهما جناح الذلّ من الرحمه (اسراء، ۲۴) فهم لها مالکون و ذللتناهم فمئها رکوبهم (یس، ۷۱)؛ و ذلّت قطوفها تذلیلاً (انسان، ۱۴). و لقد نصرکم الله ببدر وانتم اذله (آل عمران، ۲۳).

از نظر تفلیسی (۱۳۷۱)، عبدالعال (۱۹۹۶)، منجد (۱۴۱۹ق) چند معنایی در قرآن فراوان وجود دارد. گاهی چند معنایی باعث می‌شود که یک واژه هم کاربرد صفتی و هم غیرصفتی داشته باشد؛ همچنین، وقتی به عنوان صفت به کار می‌رود، گاه به عنوان صفت ممدوح و پسندیده و گاه صفت مذموم و ناپسند کاربرد دارد (راغب اصفهانی، ۱۳۹۰، ص ۲۸۷؛ شریعتمداری، ۱۳۸۷، ج ۳، ص ۱۶۲؛ صالح و عبدالرحمن، ۲۰۱۲، ج ۱۰، ص ۴۵۰۳). تشخیص اینکه هر واژه در متن به چه معنایی به کار می‌رود و چه ارتباطی با صفات شخصیت دارد، مستلزم در نظر گرفتن بافت و قرینه‌های کلامی و غیرکلامی است. چنانچه در جدول شماره ۱ مشاهده می‌شود؛ خشوع، عزت و ذلت هر کدام به چند معنا به کار رفته‌اند.

در ادبیات زبان‌شناسی، چند معنایی را می‌توان با دو رویکرد «همزمانی» و «در زمانی» مورد بررسی قرار داد (صفوی، ۱۳۸۴، ص ۴۵). چند معنایی همزمانی وقتی به کار می‌رود که ارتباط معنایی واژه‌ها بدون توجه به عامل زمان مورد بررسی قرار گیرد. تحقیق ایزوتسو (۱۳۸۰) در مورد واژه‌های مرتبط با گناه در قرآن کریم (اثم، ذنب، سیئه، خطیئه، جرم، جریره و جناح) یک نمونه از این مورد است. مطالعه «در زمانی» به بررسی سیر تحول معنایی واژه‌ها در یک دوره تاریخی اشاره دارد (صفوی، ۱۳۸۴، ص ۴۵). در چنین شرایطی، به لحاظ نظری می‌توان به حالت‌های مختلفی چون توسعه معنایی^۱، تضییق معنایی^۲، تصعید معنایی^۳ و تنزل معنایی^۴ دست یافت.

در آیات و روایات، نمونه‌های فراوانی برای هر یک از اینها وجود دارد؛ برای مثال، «غفر» از جمله واژه‌هایی است که معنای آن در قرآن دچار تغییر معنایی شده است. معنای اصلی غفر در لغت، پوشاندن و پنهان کردن (جوهری، ۱۴۲۸ق، ص ۷۷۹) است و معمولاً این واژه و مشتقات آن در مورد امور حسی و مادی به کار می‌رود. اما در قرآن این واژه از پوشاندن امور مادی و حسی به پوشاندن امور غیرمادی تحول یافته و برای پوشاندن گناهان به کار رفته است؛ بنابراین، دایره معنایی واژه غفر در قرآن به علت وارد شدن در میدان معنایی ویژه، محدود شده است.

همچنین، واژه تقوا که در اصل به معنای مطلق «نگهداری» و «حفظ کردن» چیزی در

1. semantic widening

2. semantic narrowing

3. semantic elevation

4. semantic degeneration

برابر یک نیروی مخرب و مضر است (ابن‌منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۱۵، ص ۴۰۲؛ فراهیدی، ۱۴۱۰ق، ج ۵، ص ۲۳۸)، در کاربرد قرآنی (نجم، ۳۲؛ بقره، ۱۹۷؛ مائده، ۹۳) ضمن حفظ مؤلفه اصلی خود وارد یک حوزه معنایی خاص‌تری شده است و به معنای حفظ نفس از گناه (طریحی، ۱۳۷۵، ص ۴۹۹؛ مصطفوی، ۱۳۶۰، ج ۳، ص ۱۸۴) یا آنچه از آن به زهد و پارسایی (قرشی، ۱۳۷۷، ج ۷، ص ۲۳۷) تعبیر می‌شود، به کار رفته است.

واژه «کفر» یک نمونه از توسعه مفهومی است. کفر در لغت، به معنای پوشاندن چیزی با چیزی دیگر یا پنهان کردن آن است (ابن‌اثیر، ۱۴۱۸ق، ج ۴، ص ۱۸۶؛ فیومی، ۱۴۲۵ق، ص ۵۳۵؛ ابن‌منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۵، ص ۱۴۴). در آیات و روایات، این واژه به معنای مشابه اما نه همانند با معنای لغوی آن به کار رفته است. با وجود اینکه ناسپاسی نعمت و بی‌اعتنایی به صاحب آن (نحل، ۱۱۲؛ اسراء، ۶۷؛ بقره، ۱۵۲)؛ پوشاندن گناهان (تحريم، ۸؛ محمد، ۲؛ تغابن، ۹؛ طلاق، ۵)؛ عدم ایمان به خدا (انفال، ۵۵)، پیامبران (بقره، ۹۸)، آیات الهی (حدید، ۱۹؛ بقره، ۹۰)، انبیاء، فرشتگان و روز قیامت (نساء، ۱۳۶؛ قمر، ۴۳؛ حدید، ۱۵؛ ذاریات، ۶۰؛ طور، ۴۲) سه مورد از مهم‌ترین موارد کاربرد واژه کفر هستند؛ در عین حال، کاربرد این واژه در تقابل با ایمان از فراوانی و شهرت نسبتاً بالایی در آیات و روایات برخوردار است (راغب اصفهانی، ۱۳۸۷، ص ۶۸۳-۶۸۶؛ کلینی، ۱۳۸۵، ج ۳). این موارد نشان می‌دهد که کاربرد واژه کفر در فرایند تطوّر معنایی خود گسترش یافته و معنای جدیدی را به خود گرفته است.

تقابل معنایی^۱؛ زبان متشکل از واژه‌هایی است که از نظر معنایی در تقابل با یکدیگر قرار دارند. ارزش معنایی واژه‌ها معمولاً با در نظر گرفتن ارزش مفهوم مقابل آنها تعیین می‌شود (صفوی، ۱۳۹۱، ص ۱۴). در مطالعات اسلامی از تقابل معنایی، تحت عنوان «تضاد^۲» بحث شده است (منجد، ۱۴۲۰ق؛ ابن‌انباری، ۱۹۶۰؛ مظفر، ۱۴۲۸ق). منظور از تقابل و تضاد نوعی رابطه مفهومی بین واژه‌هاست که مفهوم‌شان در تناقض با یکدیگر است (صفوی، ۱۳۸۴، ص ۳۶).

آیات و روایات انواع تقابل‌های معنایی؛ از قبیل «خیر / شر»، «خدا / شیطان»، «عقل / جهل»، «نیکوکار / بدکار»، «دنیا / آخرت»، «شب / روز»، «بالا / پایین»، «آسمان / زمین»، «راست / چپ»، «ظاهر / باطن»، «سعید / شقی»، «امانتدار / خیانتکار»، «صرفه‌جو /

1. semantic opposition

2. antonym

اسرافکار» را داراست (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۴، ص ۲۴۰). جنود عقل و جهل (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۱، ص ۱۱۰-۱۱۱) یک نمونه از تقابل‌های معنایی مربوط به صفات است. در این روایت ۷۵ جفت صفت بیان شده و ارزش معنایی هر یک از جفت صفت‌های آن مانند «مؤمن / کافر»، «نیکوکار / بدکار»، «راضی / ناخشنود»، «باوقار / تحریک‌پذیر» در نقطه مقابل ارزش معنایی دیگری قرار گرفته و به اصطلاح معناشناسی از نوعی رابطه دوازده‌گانه برخوردار شده است.

نکته قابل یادآوری اینکه واژه‌های متقابل درحالی‌که از یک جهت با هم متفاوتند؛ از جهت دیگر، به هم شباهت دارند (کروس^۲، ۱۹۸۶)؛ برای مثال، تشابه شب و روز در این است که هر دو از مقوله زمان هستند. دو صفت باوقار و تحریک‌پذیر نیز از این جهت به هم شباهت دارند که هر دو، وضعیت‌های مختلف پایداری هیجانی را نشان می‌دهند. صرفه‌جویی و اسراف نیز هر دو به معیشت و نحوه گذران زندگی مربوط می‌شوند. در آیات و روایات (محمود سلیم، ۲۰۰۸) انواع گوناگون تقابل‌های معنایی وجود دارند. در اینجا فقط به چند نوع از تقابل‌های معنایی و ذکر نمونه‌هایی برای هر کدام اکتفا می‌شود.

الف) تقابل مکمل^۳؛ تقابل مکمل به نوعی از تقابل گفته می‌شود که معنای هر یک از واژه‌ها مکمل معنای دیگری است (صفوی، ۱۳۸۴، ص ۳۸)؛ برای نمونه، «رابطه بین دنیا/ آخرت»، «زنده/ مرده»، «روشن/خاموش»، «باز/ بسته» از نوع تقابل مکمل محسوب می‌شود؛ زیرا نفی یکی مستلزم اثبات دیگری است. وقتی می‌گوییم فلان کس زنده نیست، اشاره به این دارد که او مرده است.

ب) تقابل مدرج^۴؛ در زبان، نوع دیگری از تقابل وجود دارد که بر طبق آن اثبات یک ویژگی به معنای نفی دیگری نیست و ممکن است حالت‌های مختلفی را بر خود گیرد. صفت‌هایی؛ مانند «ترسوئی / شجاعت»، «عفت / هرزگی»، «جربزه / کودنی» در این طبقه قرار می‌گیرند. تقابل مدرج با دو ویژگی مشخص می‌شود: ۱) در این نوع تقابل، اگرچه وجود یک صفت مستلزم نفی صفت دیگر است ولی نفی یکی لزوماً به معنای اثبات دیگری نیست؛ برای مثال، وقتی گفته می‌شود فلانی ترسو است، به معنای آن

1. dichotomies relation

2. Cruse, D.A.

3. complementary opposition

4. gradable opposition

است که شجاع نیست. ولی گفتن اینکه ترسو نیست، معنایش این نخواهد بود که پس شجاع است؛ زیرا ممکن است ترسو نباشد ولی شجاع هم نباشد بلکه متهوّر (نوعی بی‌باکی غیرمنطقی) باشد (طباطبایی، ۱۳۸۹، ص ۱۴۷). این نشان می‌دهد که تقابل بین صفت ترسوئی و شجاعت از نوع تقابل مدرّج است. ایمان، کفر، نفاق یک نمونه دیگر از تقابل مدرّج هستند. (۲) معنای صفت‌هایی که در تقابل مدرّج با یکدیگرند، از بافتی به بافت دیگر و از فردی به فرد دیگر تفاوت دارند؛ برای نمونه، صفات شجاعت، عفت، ایمان، تقوا، عصمت در همه افراد به یک اندازه نیست؛ برای مثال، امام علی (ع) و دیگران در این صفات با هم خیلی فرق دارند (نسائی، ۱۳۸۹). در روایتی از امام صادق (ع) ایمان به نردبانی تشبیه شده است که ده پله دارد و پله‌های آن یکی پس از دیگری پیموده می‌شود؛ «الأیمان عشر درجات بمنزله السلم یصعد منه مرقاه بعد مرقاه» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۶۶، ص ۱۶۵). سپس مقدار، ابوذر و سلمان از نظر ایمان با هم مقایسه شده‌اند. بر طبق این روایت، مقدار از نظر ایمان در پله هشتم، ابوذر در پله نهم و سلمان در پله دهم قرار دارند.

صفاتی که دارای تقابل مدرّج هستند، به راحتی روی یک پیوستار قرار می‌گیرند؛ به گونه‌ای که یک سوی پیوستار، حالت داشتن درجه بالای یک صفت و سمت دیگر آن درجه پایین یک صفت را نشان می‌دهد. ابن جوزی (۱۴۰۷ق، ص ۴۲۵-۴۲۶) و ابن‌انباری (۱۹۶۰، ص ۱۴-۱۵) به موضوع تقابل مدرّج در آموزه‌های دینی پرداخته و مثال‌هایی را در این زمینه ذکر کرده‌اند.

از نظر ابن جوزی (۱۴۰۷ق) و ابن‌انباری (۱۹۶۰) رابطه بین حسبان [پندار] و ریب در منابع اسلامی از نوع تقابل مدرّج است؛ زیرا، معنای آنها کامل نمی‌شود مگر با در نظر گرفتن یک صفت سوم که از آن به شک تعبیر می‌شود؛ بنابراین، «حسبان»، «شک»، و «ریب» سه واژه توصیفی هستند که روی یک پیوستار قرار می‌گیرند (شکل ۳).



شکل ۳: رابطه بین حسبان، شک و ریب

کارگیری قیود منفی‌ساز در تقابل با یکدیگر قرار می‌گیرند (صفوی، ۱۳۸۴، ص ۳۷). مواردی مانند «منطقی / غیرمنطقی»، «پایدار / ناپایدار»، «شکیبا / ناشکیبا»، «بردبار / نابردبار»، «مطمئن / نامطمئن»، «خردورز / ناخردورز»، «محتاط / بی‌پروا»، «عقیف / بی‌بندوبار» نمونه‌هایی از تقابل‌های صوری هستند. تقابل‌های صوری در آیات و روایات معمولاً همراه با قیود نفی [لا، لیس، غیر، لم] ارائه شده است؛ برای مثال، تعبیر غیرحسود، غیرمحقق، لیس بظلام، لم یؤمن، لایظلم به صفتهای مقابل حسود، متحقق، ظالم، مؤمن و ظالم اشاره دارند (کلینی، ۱۳۸۵ق؛ راغب اصفهانی، ۱۳۹۰ق). در ادبیات مطالعات دینی، از این نوع تقابل به تقابل «ملکه و عدم آن» (خانی و ریاضی، ۱۳۷۲، ج ۲، ص ۱۹۴) تعبیر شده است.

د) **تقابل دوسویه**^۱؛ گونه دیگری از تقابل را می‌توان بین واژه‌هایی یافت که با یکدیگر رابطه دوسویه دارند. علیت / معلولیت، تقدم / تأخر، ابوت / بنوت، فوق / تحت، خالق / مخلوق، نمونه‌هایی از تقابل دوسویه در ادبیات دینی هستند (خواجوی، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۳۲؛ خانی و ریاضی، ۱۳۷۲، ج ۲، ص ۱۹۴). اصطلاح تقابل دوسویه در زبان‌شناسی وقتی به کار می‌رود که کاربرد یک واژه منوط به کاربرد دیگری باشد (صفوی، ۱۳۹۱، ص ۱۶). در بین صفات نیز جفت-واژه‌های زیادی؛ مانند «سازگاری / تخاصم»، «پیوندجویی / دوری‌گزینی» (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۴، ص ۲۴۱) وجود دارند که تقابل بین آنها از نوع تقابل دوسویه است. در ادبیات مطالعات اسلامی، از تقابل دوسویه به «تضایف» تعبیر شده است (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۵۴، ص ۲۶۶؛ خواجوی، ۱۴۱۷ق، ج ۱، ص ۳۲).

حوزه واژگانی^۲: یکی دیگر از اصطلاحات و قواعدی که در مطالعات زبان‌شناسی به کار می‌رود، حوزه واژگانی است. اصطلاح حوزه واژگانی اشاره به این است که گرچه واژه‌ها در تقابل با یکدیگر قرار دارند، ولی برحسب یک‌سری جنبه‌های مشترک، در یک حوزه قرار می‌گیرند (صفوی، ۱۳۸۴، ص ۵۱). میلیت^۳ و سوسور (صفوی، ۱۳۹۱، ص ۲۹۹) در پژوهش‌های خود دریافتند که زبان دارای ساخت رابطه‌ای بوده است و هر واژه ارزش معنایی خود را در ارتباط با واژه‌های دیگر کسب می‌کند؛

1. relational opposition

2. lexical field

3. Meillet, A

بنابراین، اینکه تواضع در آیات و روایات به چه معناست، بستگی به این دارد که در ارتباط با واژه‌های هم‌خانواده با آن (تذلل، استکانت، خشوع، إخبات) در نظر گرفته شود و همچنین، معنای حلیم با در نظر گرفتن واژه‌های هم‌حوزه با آن؛ یعنی وقار، رزین، وزین، رکین، توده، تائی مشخص می‌شود. حُمو، طیش، جهل، غبوت، حماقت، بله، سفه و نزق نیز یک حوزه واژگانی دیگر را تشکیل می‌دهند. بُخل، شُح، امساک، تقتیر، و ضنّ در یک حوزه واژگانی قرار می‌گیرند. حتی این امکان وجود دارد که یک صفت برحسب معانی و مؤلفه‌های گوناگون در بیش از یک حوزه واژگانی قرار گیرد.

علاوه بر کنکاش درباره واژه‌های هم‌حوزه، توجه به این نکته نیز مهم است که واژه‌های درون یک حوزه ارزش مکانی یکسانی ندارند. برخی از واژه‌ها صفات اصلی و برخی نیز صفات غیراصلی‌اند (مختار عمر، ۱۳۸۵، ص ۸۵). معیارهای مختلفی برای سنجش صفات اصلی از غیراصلی در نظر گرفته شده است که معیار آماری و وحدت قاموسی^۱ دو نمونه از پرکاربردترین آنهاست. در معیار آماری که به معیار باتیگ^۲ و مونتاژ^۳ (مختار عمر، ۱۳۸۵، ص ۸۵) معروف شده است، از افراد خواسته می‌شود تا صفات‌های مربوط به یک حوزه معنایی را نام ببرند. در این روش، صفاتی که بیشتر تکرار می‌شوند، اصلی و صفاتی که کمتر تکرار می‌شوند، حاشیه‌ای به حساب می‌آیند. معیار ارزیابی به جای نظر افراد، می‌تواند یک متنی مانند فرهنگ لغت یا متون دینی باشد و در مقابل، معیار وحدت قاموسی در تشخیص صفات اصلی از غیراصلی، حوزه کاربرد و گستره معنایی واژه‌ها در نظر گرفته شود؛ برای مثال، اسراف به نظر برخی از مؤلفان (عسکری، ۱۴۲۱ق، ص ۱۱۵) به حوزه مالی محدود نمی‌شود؛ بنابراین، یک صفت اصلی است و آن برخلاف تبذیر است که فقط در مورد امور مالی به کار می‌رود. در ادبیات معناشناسی این روش به روش برلین^۴ و کئی^۵ شهرت یافته است (مختار عمر، ۱۳۸۵، ص ۸۵).

انتقال معنایی^۶: از نظر برخی زبان‌شناسان (صفوی، ۱۳۸۴) هر لفظ در اصل فقط دارای یک معناست که به آن معنای حقیقی گفته می‌شود؛ با این وجود، یک واژه در اثر

1. Monolexicmic

2. Battig

3. Montageue

4. Berlin

5. Kay

6. semantic shifting

همنشینی با واژه‌های دیگر، معانی دیگری را به خود می‌گیرد که در اصطلاح زبان‌شناسی به این فرایند انتقال معنایی (صفوی، ۱۳۸۴، ص ۱۷) و در ادبیات مطالعات اسلامی از آن به حقیقت و مجاز (مظفر، ۱۴۲۸ق، ص ۶۳-۶۴) تعبیر می‌شود. باید توجه داشت که استعمال لفظ در معنای حقیقی و مجازی، یک نمونه از موارد چند معنایی است. برای درک این موضوع می‌توان کلمه «فراش» [الَّذِي جَعَلَ لَكُمْ الْأَرْضَ فِرَاشًا] (بقره، ۲۲) و «فُرُش» [مُتَّكِئِينَ عَلَى فُرُشٍ بَطَائِنُهَا مِنْ إِسْتَبْرَقٍ] (رحمن، ۵۴) را مثال زد که در اصل به معنای فرش است ولی در هر دو مورد، معنای دیگری از آن اراده شده است. حتی در یک مورد [وَفُرُشٍ مَّرْفُوعَةٍ إِنَّا أَنْشَأْنَاهُنَّ إِنْشَاءً] (واقعه، ۳۴) کلمه فرش به معنای زن - به قرینه ضمیر جمع مؤنث و نیز کلمه ابکاراً و عرباً اتراًباً در ادامه آیه - به کار رفته است (زمخشری، ۱۹۸۷، ج ۴، ص ۴۶۱).

همچنین، در آیه ۱۰ سوره نساء [إِنَّمَا يَأْكُلُونَ فِي بُطُونِهِمْ نَارًا] اکل (خوردن) با توجه به کلمه ناراً (آتش) در معنای حقیقی خود به کار نرفته است؛ در چنین شرایطی، درک مفهوم یک واژه، صفت یا عبارت در متون دینی مستلزم در نظر گرفتن بافت معنایی و توجه به قرینه‌های کلامی و غیرکلامی خواهد بود.

باهم‌آیی واژگانی؛ از نظر پورزیگ^۱ (۱۹۳۴؛ به نقل از صفوی، ۱۳۹۱ص ۲۹۳) رابطه تنگاتنگ بین واژه‌ها در سطح جمله وجود دارد که در رویکرد معناشناسی (صفوی، ۱۳۸۴، ص ۲۱) باهم‌آیی نامیده می‌شود. در چنین شرایطی، تنها یک واژه در همنشینی با واژه مشخص امکان وقوع می‌یابد؛ برای نمونه، می‌توان «قبض روح کردن» را در نظر گرفت که تنها در باهم‌آیی با «عزرائیل» [ملک‌الموت؛ استرآبادی، ۱۴۰۹] قرار می‌گیرد؛ همچنین، به صرف شنیدن کلمه «شیطان»، صفت «وسوسه کردن» به ذهن تبادر می‌کند؛ زیرا در متون دینی (ابن بابویه، ۱۳۶۲) معمولاً هر دو با هم به کار می‌روند. نمونه‌های دیگری نیز وجود دارد که با اصل باهم‌آیی واژگانی سازگارند. در اینجا فقط به ذکر سه نمونه دیگر از آن اکتفا می‌شود.

الف) خَشِيت؛ صفت خشیت که در قرآن همواره مترادف خوف به کار رفته است (جوهری، ۲۰۰۷، ص ۲۹۸)، در آیه ۲۸ سوره فاطر [إِنَّمَا يَخْشَى اللَّهَ مِنْ عِبَادِهِ الْعُلَمَاءُ] از میان بندگان خدا تنها اهل علم از او خشیت دارند]، به حالتی در فرد اشاره دارد که

1. lexical collocation

2. Porzig, W.

هنگام درک عظمت خدا در وی حاصل می‌شود؛ بنابراین، خشیت در باهم‌آیی با خدا به معنای مثبت به کار می‌رود، نه به معنای اینکه خدا موجودی ترسناک است و فرد باید از او بترسد.

ب) ایمان؛ واژه ایمان از ریشه آمن است و در اصل به معنای آرامش خاطر و نداشتن نگرانی و اضطراب می‌باشد (جوهری، ۱۴۲۸ق)، ولی در آیات و روایات به دلیل همنشینی و هم‌آیی با موضوعاتی؛ مانند خدا [یؤمنون بالله]، قیامت [یوم القیامه]؛ یؤمنون بالله و بالیوم الآخر]، عالم غیب [یؤمنون بالغیب]، به معنای نوعی باور و اعتقاد قلبی یا آنچه از آن به تصدیق تعبیر می‌شود، به کار می‌رود؛ همچنین، صفت تقوا که در اصل به معنای مطلق «نگهداری» و «حفظ کردن» چیزی در برابر یک نیروی مخرب و مضر است (ابن منظور، ۱۴۱۴ق، ج ۱۵، ص ۴۰۲؛ فراهیدی، ۱۴۱۰ق، ج ۵، ص ۲۳۸)، در آیات و روایات به دلیل همنشینی با خدا، به تقوی‌الله معنا شده است.

ج) خشوع، تواضع و اخبات نیز گرچه از نظر معنای اولیه نزدیک به هم هستند (مصطفوی، ۱۳۸۵، ج ۳، ص ۶۹؛ ابن عاشور، ۱۹۰۰ق، ج ۱۷، ص ۲۶۰-۲۶۱)، ولی صفت خشوع و اخبات در اثر انتقال معنایی^۱ معمولاً در ارتباط با خدا به کار می‌روند؛ در حالی که تواضع می‌تواند برای دیگران هم کاربرد داشته باشد.

شمول معنایی^۲: شمول معنایی در جایی کاربرد دارد که معنای یکی از واژه‌ها از چنان وسعتی برخوردار باشد که بتواند معنای واژه دیگری را نیز شامل شود (صفوی، ۱۳۸۴، ص ۶۶)؛ برای نمونه، از آنجا که ایمان صفات صبر، یقین، جهاد و عدالت (کلینی، ۱۳۸۵، ج ۳، ص ۱۱۸) را شامل می‌شود، می‌توان گفت که ایمان نسبت به این صفات از شمول معنایی برخوردار است.

تحلیل مؤلفه‌ای^۳: تحلیل مؤلفه‌ای در زبان‌شناسی به بررسی ارتباط بین واژه‌ها از طریق مؤلفه‌های تشکیل‌دهنده آن اشاره دارد (صفوی، ۱۳۸۴، ص ۲۹). فهم معنای یک صفت و آگاهی نسبت به اینکه چه صفاتی در تقابل با یکدیگرند، از طریق تحلیل مؤلفه‌ای امکان‌پذیر است. این دیدگاه، نخستین بار در زبان‌شناسی توسط لایبنز^۴ (۱۹۰۳؛ به نقل از صفوی، ۱۳۹۱) مطرح شد. در روان‌شناسی، پیشینه تحلیل مؤلفه‌ای به مکتب

1. semantic shifting

2. hyponymy

3. componential analysis

4. Leibniz, G.W.

ساخت‌گرایی برمی‌گردد (هرگنهان، ۲۰۰۱).

هدف تحلیل مؤلفه‌ای تشریح صفات و دستیابی به عناصر تشکیل‌دهنده آن است. استفاده از این روش در فهم معانی صفات می‌تواند کاربرد داشته باشد. برای روشن شدن موضوع، صفت «عاقل» و ریشه آن؛ یعنی «عقل» را در نظر بگیرید. عقل در آیات و روایات دارای دو طیف معنایی است. طیف اول معنایی عقل ویژگی‌هایی چون منع، نهی، امساک، حفظ کردن و جلوگیری را دربرمی‌گیرد و طیف دوم معنایی آن به فهم، معرفت، علم و تدبیر و نیز نیروی تشخیص حق از باطل و درست از نادرست اشاره دارد.

راغب اصفهانی (۱۳۸۷) بر طبق طیف اول معنایی عقل می‌گوید: عقل مأخوذ از عقال شتر و به معنای بند در پای بستن است و عقل را از آن جهت عقل گویند که مانع از رفتن به سوی افعال نکوهیده شده، می‌شود و انسان را از انجام دادن گناه و انحرافات اخلاقی باز می‌دارد؛ بدین جهت، زنی را که به خاطر حجب و حیا در خانه می‌ماند و از بیرون رفتن دوری می‌کند، عقیده می‌گویند؛ همچنین، به دیه از آن جهت که به وسیله آن از هدر رفتن خون جلوگیری می‌شود، عقل گفته می‌شود. عرب به بستگان و خویشاوندان پدری عاقله می‌گویند؛ چون آنها با پرداخت دیه، جان قاتل را حفظ و از کشته شدن آن جلوگیری می‌کنند. عقول نیز اسم دارویی است که باعث امساک بطن می‌شود.

در طیف دوم معنایی عقل، برخی روایات آن را به نور تفسیر نموده‌اند (مجلسی، ۱۴۰۳ق، ج ۵۵، ص ۱۱)، یا مبدأ پیدایش آن را نور می‌دانند [إِنَّ اللَّهَ تَبَارَكَ وَتَعَالَى خَلَقَ الْعَقْلَ مِنْ نُورٍ مَخْزُونٍ مَكْنُونٍ فِي سَابِقِ عِلْمِهِ الَّذِي لَمْ يَطَّلِعْ نَبِيٌّ مَرْسَلٌ وَ لَامَلِكٌ مَقْرَبٌ (همان، ج ۱، ص ۱۰۷)]. اگرچه این صرفاً یک تشبیه است، اما از آن فهمیده می‌شود که عقل با شناخت و معرفت ارتباط دارد (جرجانی، ۲۰۰۳ق، ص ۱۵۴)؛ به همین جهت، در قرآن (بقره، ۲۴۲؛ ملک، ۱۰ و حج، ۴۶) عقل مترادف و هم‌معنا با تفکر و تدبیر به کار رفته و در روایات نیز عقل با زیرکی، تیزهوشی، فهم، یادآوری و یادسپاری در یک گروه قرار گرفته است (مجلسی، همان، ج ۱، ص ۹۰). بسیاری از فلاسفه، عقل را به صورت‌های عقلی، تصورات و تصدیقاتی که از راه فطرت برای نفس حاصل می‌شود و نیز قوه درک و شناخت و مهم‌ترین ویژگی که انسان به وسیله آن از جمادات و

حیوانات متمایز می‌شود، به کار برده‌اند. بر طبق همین اصطلاح، گاهی به آن عقل نظری گفته می‌شود و در مقابل عقل عملی است که به عامل تنظیم‌کننده رفتار اشاره دارد (مدرسی، ۱۳۷۱).

با توجه به این دو طیف معنایی؛ می‌توان گفت که عقل دو مؤلفه اساسی «امساک» و «شناخت» را با هم دارد. مجلسی (۱۴۰۳ق، ج ۱) ذیل روایات مربوط به عقل، به تحلیل مفهومی آن پرداخته و شناخت و امساک را به عنوان دو مؤلفه مهم عقل برشمرده است. همچنین، گاهی صفت مقابل عقل، جهل و گاهی حتم معرفی شده است (مجلسی، ۱۴۰۳ق). این نشان می‌دهد که عقل، کاربردهای مختلفی دارد و برحسب معانی مختلف در ساخت‌های مفهومی متفاوتی قرار می‌گیرد؛ چه بسا ممکن است که عقل در یک ساخت مفهومی به عنوان صفت کانونی^۱ و در ساخت مفهومی دیگر به عنوان صفت پیرامونی مفهوم‌سازی شود.

یک نمونه دیگر از تحلیل مؤلفه‌ای، مربوط به واژه «بغی» است. اگرچه در کتاب‌های لغت معانی گوناگونی چون تجاوز (ابن‌منظور، ۱۴۱۴ق)، ظلم (فراهیدی، ۱۴۱۰ق)، طلب (ابن‌فارس، ۱۴۱۵ق)، تکبر (ابن‌منظور، ۱۴۱۴ق)، حسادت (ازهری، بی‌تا)، گناه (سیوطی، ۱۳۶۸)، نافرمانی (دهخدا، ۱۳۷۲) و فساد (طریحی، ۱۳۷۵) برای بغی ذکر شده و در قرآن (به نقل از: شریعتمداری، ۱۳۷۲؛ زمخشری، ۱۹۸۳؛ ابوحیان نحوی، ۱۹۸۳) نیز بغی به معانی مختلف؛ چون کوشش و تلاش (آل‌عمران، ۸۵)، ظلم (نحل، ۱۱۵)، تجاوز و گرایش به انحراف (شوری، ۱۴)، حسادت (بقره، ۹۰)، تکبر و تعدی (اعراف، ۳۳) به کار رفته است؛ با این حال، «طلب» و «تعدی» (ابن‌فارس، ۱۴۱۵ق، ج ۱، ص ۲۷۱) دو مؤلفه اصلی بغی در این موارد هستند. راغب اصفهانی (۱۳۹۰) با توجه به این دو ویژگی، بغی را به «درخواست تجاوز از حدّ متوسط» تعریف کرده است (ص ۹۴).

از سوی دیگر، بررسی موارد کاربرد واژه بغی نشان می‌دهد که گرچه این واژه در بسیاری از کاربردهای خود معنای مذموم و ناپسندی دارد و باغی به عنوان یک صفت نابهنجار در مورد کسی به کار می‌رود که از حق به باطل گرایش پیدا کرده است، ولی «ناپسندی» در ذات آن نهفته نیست؛ زیرا بغی و مشتقات آن در معنای مثبت مانند «تجاوز از عدالت به احسان» و «از عمل واجب به مستحب» نیز به کار رفته است

1. focal traits

(راغب اصفهانی، ۱۳۹۰ ص ۹۴). در روایات از معنای مثبت بغی به «بغی به حق» (کلینی، ۱۳۸۵، ج ۱، ص ۷۲) تعبیر شده است.

فهم معنای صفات با استفاده از روش تحلیل مؤلفه‌ای در خودِ روایات نیز مورد توجه قرار گرفته است؛ برای مثال، از نظر رسول خدا (ص) ایمان از سه مؤلفه شناختی (اقرار به زبان)، عاطفی (اعتقاد قلبی) و رفتاری (عمل به ارکان) تشکیل یافته است (کلینی، ۱۳۸۵ ق، ج ۱، ص ۶۶).

نتیجه‌گیری

پژوهش حاضر با هدف بررسی کاربرد نظریه حوزه‌های معنایی در مطالعات واژگانی ساختار شخصیت بر پایه منابع اسلامی صورت گرفته است. نتایج حاصل از این پژوهش نشان می‌دهد که نظریه حوزه‌های معنایی و اصول به کار رفته در آن، دست‌آوردهای مهمی را در گردآوری، مفهوم‌سازی و طبقه‌بندی صفات شخصیت دربرداشته است. یکی از دلایل جذابیت اصول نظریه حوزه‌های معنایی را می‌توان در همخوانی و همگرایی اصول آن با روش‌های استنباط و اجتهاد دینی در دانش فقه، اصول، تفسیر و کلام اسلامی دانست.

براساس یافته‌های پژوهش، بخشی از مطالعات واژگانی ساختار شخصیت مفهوم‌شناسی است. داده‌ها پیش از آن که وارد دستگاه تحلیل عاملی شود، می‌باید از نظر محتوایی و براساس روش‌های کیفی مورد تحلیل و بررسی قرار گیرد. کاربرد نظریه حوزه‌های معنایی در مطالعات واژگانی ساختار شخصیت را به کمک اصطلاحات موجود در نظریه مجموعه‌ها^۱ به این شکل می‌توان خلاصه کرد که اگر یک صفت (یا به طور کلی واژه، مفهوم) را به «الف» و صفت دیگر را «ب» نامگذاری کنیم؛ یکی از پنج نوع رابطه بین آنها ممکن است وجود داشته باشد: (۱) «الف» و «ب» همانند هستند. (۲) «الف» زیرمجموعه «ب» است؛ یعنی همه مؤلفه‌های یک صفت در صفت دیگر یافت می‌شود ولی عکس آن درست نیست. (۳) «الف» فرامجموعه^۲ «ب» است؛ یعنی برخی مؤلفه‌های یک صفت در صفت دیگر یافت نمی‌شود؛ (۴) «الف» و «ب» از نظر مؤلفه‌ها با یکدیگر همپوشی دارند. (۵) «الف» با «ب» هیچ‌وجه اشتراکی ندارد. دیاگرام پنج نوع رابطه صفات در شکل شماره ۷ آمده است.

1. set-theory

2. superset

نوع رابطه دو صفت	دیاگرام صفت	نمونه‌ها و موارد
الف و ب از نظر معنایی همانند هستند (هم‌معنایی)		بخل و شخ (ابن بابویه، ۱۴۰۳، ص ۲۴۵)
الف زیر مجموعه ب است (زیر شمول معنایی)		ایمان و اسلام (ان الایمان یشارک الاسلام و الاسلام لایشارک الایمان؛ همان، ص ۶۲: الایمان یشارک الاسلام فی الظاهر و الاسلام لایشارک الایمان فی الباطن؛ همان)
الف فراتر از ب است (شمول معنایی)		ایمان و صبر (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۶۶، ص ۳۷۷)؛ بخل و دروغگوی (همان، ج ۷۵، ص ۱۳)؛ ایمان و نرم خوبی (کلینی، ۱۳۸۵، ج ۳، ص ۲۷۰)
الف و ب با هم اشتراک دارند (اشتراک معنایی)		عفت و بردباری (کلینی، ۱۳۸۵، ج ۳، ص ۲۵۶)
الف و ب با هم اشتراک ندارند (تقابل معنایی)		تواضع و تکبر (مجلسی، ۱۴۰۳، ج ۱، ص ۱۱۰)؛ نرم خوبی و خشونت (کلینی، ۱۳۸۵، ج ۳، ص ۲۷۰)

شکل ۷: دیاگرام پنج نوع رابطه بین صفات بر اساس اصول نظریه حوزه‌های معنایی (اقتباس محتوا از منابع اسلامی)

افزون بر این، یافته‌های پژوهش نشان می‌دهد که تحلیل مؤلفه‌ای به عنوان یک اصل اساسی در نظریه حوزه‌های معنایی در نظر گرفته می‌شود و به خوبی می‌تواند در مطالعات واژگانی ساختار شخصیت کاربرد داشته باشد؛ زیرا هدف تحلیل مؤلفه‌ای تشریح صفات و دستیابی به عناصر تشکیل‌دهنده آن است.

با توجه به یافته‌های پژوهش در مورد نظریه حوزه‌های معنایی و اصول به کار رفته در آن؛ پیشنهاد می‌شود که از این نظریه برای بهبود جنبه‌های کیفی پژوهش پیش از اجرای روش تحلیل عاملی استفاده شود. به طور یقین، این امر می‌تواند کاستی‌های روش تحلیل عاملی را جبران کند و به عنوان یک روش مکمل در پژوهش‌ها مورد استفاده قرار گیرد.

منابع

- قرآن کریم، ترجمه مکارم شیرازی، ناصر (۱۳۷۸)، قم: امیرالمومنین (ع).
- ابن انباری، محمد (۱۹۶۰ق)، الاضداد، کویت: بی‌نا
- ابن بابویه، محمد (۱۳۶۲)، صفات الشیعه، تهران: انتشارات اعلمی
- ابن جوزی، جمال‌الدین (۱۴۰۷ق)، نزهه الاعین النواظر فی علم الوجوه و النظائر، تحقیق کاظم الراضی، بیروت: مؤسسه الرساله.
- ابن عاشور، محمد طاهر (۱۹۰۰)، تفسیر التحریر و التنویر، قاهره: الدار التونسیه.
- ابن فارس، احمد (۱۴۰۴ق)، معجم مقاییس اللغه، قم: مکتب الاعلام الاسلامی.
- ابن منظور، محمد (۱۴۱۴ق)، لسان العرب، بیروت: دار الفکر.
- ابوخزیم، محمد (۲۰۰۹م)، کامل اثر اختلاف المفسرون فی القواعد الاصولیه اللغویه فی تفسیر آیات الاحکام، قاهره: بی‌نا.
- استرآبادی، علی (۱۴۰۹ق)، تأویل الآیات الظاهره فی فضائل العتره الطاهره، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
- ایزوتسو، توشیهیکو (۱۳۶۸)، خدا و انسان در قرآن معنی‌شناسی جهان‌بینی قرآنی، ترجمه احمد آرام، تهران: دفتر نشر فرهنگ اسلامی.
- _____ (۱۳۷۸)، مفاهیم اخلاقی - دینی در قرآن مجید، ترجمه فریدون بدره‌ای، تهران: انتشارات فرزانه.
- _____ (۱۳۸۰)، مفهوم ایمان در کلام اسلامی، ترجمه پورسینا، تهران: انتشارات سروش.
- بلخی، مقاتل بن سلیمان (۱۳۸۰)، الاشباه و النظائر فی القرآن الکریم، ترجمه محمد روحانی و محمد علوی مقدم، تهران: انتشارات علمی و فرهنگی.
- ترمزی، حکیم (۱۹۸۸م)، الفروق و منع الترادف، تحقیق و درسه محمد ابراهیم الجیوشی، قاهره: دار النهار.
- تفلیسی، ابوالفضل (۱۳۷۱)، وجوه قرآن، تصحیح مهدی محقق، تهران: انتشارات دانشگاه تهران.

- جرجانی، شریف (۱۴۲۴ق)، *التعريفات*، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- جوهری، اسماعیل (۱۴۲۸ق)، *معجم الصحاح*، بیروت: دارالمعرفه.
- خانی، رضا و ریاضی، حشمت الله (۱۳۷۲)، *بیان السعاده فی مقامات العباده*، تهران: مرکز چاپ و انتشارات دانشگاه پیام نور.
- خواجوی، محمد (۱۴۱۷ق)، *اعجاز البیان*، تهران: انتشارات مولی.
- داورپناه، ابوالفضل (۱۳۷۵)، *انوار العرفان فی تفسیر القرآن*، تهران: انتشارات صدر
- دوانی، جلال‌الدین (۱۳۹۱)، *اخلاق جلالی*، تصحیح مسعودی آرانی، تهران: انتشارات اطلاعات.
- راغب اصفهانی، حسین (۱۳۹۰)، *مفردات الفاظ قرآن کریم*، ترجمه حسین خداپرست، قم: دفتر نشر نوید اسلام.
- رهنما، هادی (۱۳۸۲)، *معنی‌شناسی نام‌های معاد در قرآن*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد قرآن کریم و حدیث، دانشگاه امام صادق(ع).
- _____ (۱۳۸۷)، «حوزه معنایی نام‌های گناه در قرآن کریم و نقد ترجمه‌های فارسی براساس آن»، *نشریه علوم قرآن و حدیث*، ش ۲، ص ۱۱۳-۱۴۹.
- زمخشری، جارالله (۱۹۸۳م)، *الکشاف عن حقائق التنزیل و عیون الاقوال فی وجوه التأویل*، بیروت: دارالفکر.
- _____ (۱۹۸۷م)، *الکشاف عن حقائق غوامض التنزیل*، بی‌جا: دارالکتب العربی.
- زهیلی، وهبه (۱۴۱۸ق)، *التفسیر المنیر فی العقیده و الشریعه و المنهج*، بیروت: دارالفکر المعاصر.
- سیدی، سیدحسین (۱۳۹۰)، *تغییر معنایی در قرآن*، تهران: انتشارات سخن.
- سیوطی، جلال‌الدین (بی‌تا)، *الاشباه و النظائر*، بیروت: دارالکتب العلمیه.
- شریعتمداری، جعفر (۱۳۸۷)، *شرح و تفسیر لغات قرآن براساس تفسیر نمونه*، مشهد: آستان قدس رضوی.
- شهیدی، مهدی (۱۳۹۰)، *حوزه‌های معنایی صراط در بیان قرآن کریم*، تهران: دانشگاه امام صادق(ع).
- صالح، بن حمید؛ عبدالرحمن، بن ملوج (۲۰۱۲م)، *موسوعه النضره النعیم فی مکارم*

- اخلاق الرسول الکریم (ص)، جده: دارالوسيله.
- صانعی‌پور، محمد حسن (۱۳۹۰)، مبانی تحلیل کارگفتنی در قرآن کریم، تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق (ع).
- صفوی، کورش (۱۳۸۴)، فرهنگ توصیفی معنی‌شناسی، تهران: فرهنگ معاصر
- _____ (۱۳۹۱)، نوشته‌های پراکنده (برگردان‌هایی در باب زبان‌شناسی)، تهران: نشر علمی.
- طباطبایی، محمدرضا (۱۳۸۹)، نردبان سعادت برگرفته از معراج السعاده علامه ملااحمد نراقی، قم: بوستان کتاب قم.
- عبدالرئوف، حسین (۱۳۹۰)، سبک‌شناسی قرآن کریم، ترجمه پرویز آزادی، تهران: انتشارات دانشگاه امام صادق (ع).
- عبدالعال، سالم مکرم (۱۹۹۶)، المشترك اللفظی فی الحقل القرآنی، بیروت: موسسه الرساله.
- عسکری، ابی‌هلال (۱۴۲۱ق)، معجم الفروق اللغویه، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
- علوی‌نژاد، سیدحیدر (۱۳۸۰)، معنی‌شناسی و فهم متن، مجله پژوهش‌های قرآنی، ش ۲۷ و ۲۸، ص ۲۷۸-۳۲۱.
- عوا، سلوی محمد (۱۳۸۲)، بررسی زبان‌شناسی وجوه و نظایر در قرآن کریم، ترجمه سیدی، انتشارات به نشر.
- فراهانی، محمدنقی (۱۳۸۸)، پنج صفت بزرگ ایرانی تاریخچه اندازه‌گیری و دیدگاه‌های نظری، تهران: جهاد دانشگاهی واحد تربیت معلم مرکز فرهنگی انتشارات.
- فراهیدی، خلیل (۱۴۱۰ق)، کتاب العین، قم: انتشارات هجرت.
- فرزانه، بابک (۱۳۸۸)، مفردات قرآن، تهران: سمت.
- کلینی، محمد (۱۳۸۵)، اصول کافی، ترجمه صادق حسن‌زاده، قم: انتشارات قائم آل محمد (ص).
- کلاین، پل (۱۳۸۰)، راهنمای تحلیل عاملی آسان، ترجمه صدرالسادات و مینایی، تهران: سمت.
- لیونز، جان (۱۳۹۱)، درآمدی بر معنی‌شناسی زبان، ترجمه صفوی، تهران: نشر علمی.

- لیثی واسطی، علی (۱۳۷۶)، *عیون الحکم و المواعظ*، قم: انتشارات دارالحدیث.
- مجلسی، محمدباقر (۱۴۰۳ق)، *بحار الانوار*، بیروت: مؤسسه الوفاء.
- محمد داود، محمد (۲۰۰۸م)، *معجم الفروق الدلاليه فی القرآن الکریم*، قاهره: دارغریب للطباعه و النشر و التوزیع.
- محمود سلیم، محمد (۲۰۰۸م)، *الصورة النفسیه فی القرآن الکریم*، اردن: عالم الکتب الحدیث.
- مختار عمر، احمد (۲۰۰۳م)، *الاشتراک والتضاد فی القرآن الکریم دراسه احصائیه*، قاهره: عالم الکتب.
- _____ (۱۳۸۵)، *معنی‌شناسی*، ترجمه سیدحسن سیدی، مشهد: انتشارات دانشگاه فردوسی مشهد.
- مخلوف، حسین محمد (۱۳۷۵ق)، *کلمات القرآن*، بیروت: دارالنهضة العربیه.
- مدرسی، محمدرضا (۱۳۷۱)، *فلسفه اخلاق پژوهش در بنیان‌های زبانی فطری تجربی نظری و دینی اخلاقی*، تهران: سروش.
- مصطفوی، حسن (۱۳۸۵)، *تفسیر روشن*، تهران: مرکز نشر کتاب.
- مظفر، محمدرضا (۱۴۲۸ق)، *اصول الفقه*، قم: مؤسسه النشر الاسلامی.
- معرفت، محمدهادی (۱۳۸۰)، *تفسیر و مفسران*، قم: مؤسسه فرهنگی التمهید.
- منجد، محمد نورالدین (۱۴۱۹ق)، *الاشتراک اللفظی فی القرآن الکریم بین النظریه و التطبيق*، دمشق: دار الفکر.
- منجد، محمد نورالدین (۱۴۲۰ق)، *التضاد فی القرآن الکریم*، دمشق: دار الفکر.
- نحوی، ابوحيان (۱۹۸۳م)، *البحر المحيط*، قاهره: دارالفکر.
- نراقی، احمد (۱۳۸۱)، *معراج السعاده*، قم: انتشارات هجرت.
- نسایی، احمد (۱۳۸۹)، *خصائص امیرالمومنین علی بن ابی طالب (ع)*، تصحیح محمدهادی نجفی، ترجمه محمدحسن شجاعی فرد، تهران: امیرکبیر.
- هاشمی، سید مبارک (۱۳۹۱)، *نقش علم اصول فقه در تفسیر قرآن*، پایان‌نامه کارشناسی ارشد فقه و معارف اسلامی گرایش قرآن، جامعه المصطفی العالمیه، مدرسه عالی فقه و معارف اسلامی.

هرگن هان، بی.آر (۱۳۸۹). *تاریخ روان‌شناسی*، ترجمه یحیی سیدمحمدی، تهران: ارسباران.

هواری، صلاح‌الدین (۲۰۱۰م). *المعجم الوسیط المدرسی*، بیروت: دارالبحار.

Allen, B. P., & Potkay, C.R. (1981), On the arbitrary distinction between states and traits. *Journal of Personality and Social Psychology*, 41, 916-928.

Almagor, M., Tellegen, A., & Waller, N. G. (1995), The Big Seven model: A cross-cultural replication and further exploration of the basic dimensions of natural language trait descriptors. *Journal of Personality and Social Psychology*, 69, 300-307.

Carver, C. S & Scheier, M (1992), *Perspectives on Personality*. Allyn and Bacon.

Cattell, R. B. (1943), The description of personality: Basic traits resolved into clusters. *Journal of Abnormal and Social Psychology*, 38, 476-506.

Cattell, R. B., Eber, H. W., & Tatsuoka, M. M. (1970), *Handbook for the Sixteen Personality Factor Questionnaire (16PF)*. Champaign, IL: IPAT.

Costa, P. T., & McCrae, R. R. (1995), Domains and facets: Hierarchical personality assessment using the Revised NEO Personality Inventory. *Journal of Personality Assessment*, 64, 21-50.

Cruse, D.A (1986), *Lexical semantics*. Cambridge University Press

De Raad, B. (2000), *The Big Five personality factors: The psycholexical approach to personality*. Seattle: Hogrefe & Huber.

Di Blas, L., Forzi, M. (1998), An alternative taxonomic study of personality-descriptive adjectives in the Italian language. *European Journal of Personality*, 12, 75-101.

Digman, J. M., & Takemoto-Chock, N. K. (1981), *Factors in the natural language of personality: Reanalysis and comparison of six major studies*. *Multivariate Behavioral Research*, 16, 149-170.

- Digman, J. M. (1990), Personality structure: emergence of the five-factor model. *Annual Review of Psychology*, 41, 417–440.
- Digman, J. M. (1997), Higher-order factors of the Big Five. *Journal of Personality and Social Psychology*, 73, 1246–1256.
- Goldberg, L. R. (1990), An alternative "description of personality": The Big-Five factor structure. *Journal of Personality and Social Psychology*, 59, 1216-1229.
- Goldberg, L. R. (1992), The development of markers for the Big-Five factor structure. *Psychological Assessment*, 4, 26-42.
- Goldberg, L. R. (1993), The structure of phenotypic personality traits. *American Psychologist*, 48, 26-34.
- Hrebickova, M., & Ostendorf, F. (1995), Lexikalni pristup k osobnosti. V: Klasifikace pridavnych jmen do kategorii osobnostni deskripce. / Lexical approach to personality: V. Classification of adjectives into categories of personality description. *Ceskoslovenska Psychologie*, 39, 265-276.
- John, O. P. (1990), *The "Big Five" factor taxonomy: Dimensions of personality in the natural language and questionnaires*. In L. A. Pervin (Ed.) *Handbook of personality: Theory and research* (pp. 66-100) New York: Guilford Press.
- John, O. P., Angleitner, A., & Ostendorf, F. (1988), The lexical approach to personality: A historical review of trait taxonomic research. *European Journal of Personality*, 2, 171-203.
- John, O. P., Goldberg, L. R., & Angleitner, A. (1984), *Better than the alphabet: Taxonomies of personality-descriptive terms in English, Dutch, and German*. In H. Bonarius, G. van Heck, and N.
- John, O. P., Robins, R. W., & Pervin, L. A. (2008) *Handbook of personality: Theory and research*. New York, NY: The Guilford Press.

- Jolles, A. (1934), "Antike Bedeutungsfelder" [in:] *PBB*, lviii, pp. 97–109.
- Kleparski, G.A. (1990), *A Study of Evaluative Developments in the Domain of HUMANS*. Lublin: Redakcja Wydawnictw Katolickiego Uniwersytetu Lubelskiego. 205
- Kleparski, G.A. (1997), *Theory and Practice of Historical Semantics: The Case of Middle English and Early Modern English Synonyms of GIRL/YOUNG WOMAN*. Lublin: The University
- Kleparski, G.A. (2002), "Stockings, tights and nylons: Towards the application of the concept of *field* in vocabulary instruction at advanced level" [in:] Kleparski, G.A. (ed.). *The Twists and Turns of Vocabulary Teaching and Testing*, pp. 44–52. Chełm: NKJO Chełm Publishers.
- Nerlich, B. (1992), *Semantic Theories in Europe, 1830-1930. From etymology to contextuality*. Amsterdam/Philadelphia: John Benjamins.
- Norman, W. T. (1967), 2,800 personality trait descriptors: Normative operating characteristics for a university population. Department of Psychology, University of Michigan.
- Ohman, S. (1951), *Wortinhalt und Weltbild. Vergleichende und methodologische Studien zu Bedeutungslehre und Wortfeldtheorie*. Stockholm
- Oskar, E. (1958), *Semantische Studien im Sinnbereich der Schnelligkeit*. Stockholm: Almqvist & Wiksell.
- Peabody, D., & De Raad, B. (2002), The substantive nature of psycholexical personality factors: A comparison across languages. *Journal of Personality and Social Psychology*, 83, 983-997.
- Porzig, W. (1928), "Sprachform und Bedeutung. Eine Auseinandersetzung mit A. Martys Sprachphilosophie" [in:] *Indogermanisches Jahrbuch*, xii, pp. 1–20.

- Porzig, W. (1934), "Wesenhafte Bedeutungsbeziehungen". In: *Beiträge zur Deutschen Sprache und Literatur* 58: 70-97.
- Rusinek, A. (2006), "Semantic History of Selected Terms For DRINKING and ALCOHOLIC BEVERAGES." Unpublished M.A. Diss. Uniwersytet Rzeszowski, Rzeszów.
- Shmelyov, A. G., & Pokhil'ko, V. I. (1993), A taxonomy-oriented study of Russian personality-trait names. *European Journal of Personality*, 7, 1-17.
- Simms, L. J. (2007), The big seven model of personality and its relevance to personality pathology. *Journal of Personality*, 75, 65-94.
- Somer, O., & Goldberg, L. R. (1999), The structure of Turkish trait-descriptive adjectives. *Journal of Personality and Social Psychology*.
- Stern, G. (1931), *Meaning and Change of Meaning, with Special Reference to the English Language*. Bloomington-London: Indiana University Press (reprint 1964).
- Stern, G. (1931), *Meaning and Change of Meaning, with Special Reference to the English Language*. Bloomington-London: Indiana University Press (reprint 1964).
- Szirmak, Z., & De Raad, B. (1994), Taxonomy and structure of Hungarian personality traits. *European Journal of Personality*, 8, 95-117.
- Tellegen, A. (1993), *Folk concepts and psychological concepts of personality and personality disorder*. *Psychological Inquiry*, 4, 122-130.
- Trier, J. (1931), *Der Deutsche Wortschatz im Sinnbezirk des Verstandes*. Heidelberg, Carl Winters.
- Trier, J. (1934), Das Sprächliche Feld. Ein Auseinandersetzung. *Neue Jahrbücher Für Wissenschaft Und Jugendbildung*, 10, 428-449. (Available from Neufeind, L. (2004) *Die Wortfeldtheorie*, Munchen: GRIN Verlag).

- Ullmann, S. (1957), *The Principles of Semantics*. Glasgow: Jackson, Son & Co.; Oxford: Basil Blackwell (2nd edition).
- Ullmann, S. (1962), *Semantics. An introduction to the science of meaning*. Oxford.
- Nerlich, B. (1992), *Semantic Theories in Europe 1830-1930. From Etymology to Contextuality*. Amsterdam/Philadelphia.
- Ullmann, S. (1972), "Semantics" [in:] T.A. Sebok (ed.). *Current Trends in Linguistics*. Hague: Mouton & Co. N.V.
- Van der Plas, L (2008), *Automatic lexico-semantic acquisition for question answering. Ph.D thesis*, University of Groningen.
- Weisgerber, L. (1954), *Die sprachliche Erschließung der Welt*. 2. erw. Aufl. (Von den Kr ften der deutschen Sprache). D sseldorf.
- Wiggins, J. S. (1980), Circumplex models of interpersonal behavior. In L. Wheeler (Ed.), *Review of personality and social psychology* (Vol. 1, pp. 265-294). Beverly Hills: Sage.
- Yang, K.-s., & Bond, M. H. (1990), Exploring implicit personality theories with indigenous or imported constructs: The Chinese case. *Journal of Personality and Social Psychology*, 58, 1087-1095.